

# عیدی

ناصر کشاورز

مهمان ما هر سال  
داداش بابا بود  
او اول نوروز  
در خانه‌ی ما بود

از راه می آمد  
با یک لباس نو  
عیدی به من می داد  
یک اسکناس نو

اما عموجان حیف!  
رفته به جایی دور  
شد عیدی ام امسال  
خرج سفر با تور!



## شعر

# آجیل عید

کبری بابایی

مادرم ظرف آجیل‌ها را  
در کنار عمو می گذارد  
حیف از این پسته‌ها، چون عموجان  
جز دوتا نصفه دندان ندارد

من خودم می کشم زحمتش را  
می خورم پسته و مغز بادام  
چون عمویم فقط کشمشی را  
میچ میچ می جود خیلی آرام



# دایی بی حواس

طیبه شامانی

دایی حواسش پرت پرت است  
بیچاره خیلی کار دارد  
او عیدی من را همیشه  
در خانه‌اش جا می گذارد

امسال او در عید نوروز  
مهمان ما شد سال تحویل  
می خورد با لذت دو لپتی  
شیرینی و چایی و آجیل

او گشت توی جیب خود را  
دنبال پول اسکناسی  
یک دفعه زد توی سرش گفت:  
ای وای، امان از بی حواسی



تصویرگر: سحر حقگو

